

وجود گرایشهای متفاوتِ درون حزبی به حیث یک حقِ سازمانی

مسأله وجود فراکسیونها و گرایشهای مختلف (و گاه متضاد) در درون یک حزب چپ یکی از مسایل پیچیده زنده گی و مبارزه احزاب انقلابی و دگرگون ساز است. برای اساسگذاری یک حزب بزرگ مردمی چپ در افغانستان، ضرورت است تا جوانب گوناگون این مسأله را در حزب نوین مردم افغانستان مورد ارزیابی قرار دهیم و در این زمینه نیز وجود گرایشهای مختلف را به حساب آوریم.

طرح مسأله: آیا دریک حزب چپ افغانی می توان وجود گرایشهای گوناگون را پذیرفت؟ اگر می توان پذیرفت، آیا می شود حدود اهداف این گرایشها را تعیین کرد؟ مثلاً اگر گرایشی درحزب پدید گردد که رسماً برای انحلال حزب تلاش ورزد، آیا می شود وجود آن را درحزب تحمل کرد؟ یا گرایشی که صرف خواهان مرکزیت بی چون و چراست و تبدیل حزب به یک فرقه نظامی را موعظه می کند، قابل تحمل است؟ به همین گونه آیا می توان گرایشهای مذهبی، قوم گرایانه، زبان گرایانه، سمت گرایانه را در حزب پذیرفت؟ و ده ها پرسش دیگر از این دست!

۱- از دیدگاه حقوقی:

وجود گرایشهای مختلف در داخل حزب به این معناست که شماری از اعضای حزب درباره یک یا چند موضوع مطروحه در زنده گی حزب با بقیه اعضای حزب اختلاف نظر دارند. آیا این اعضا حق دارند که این اختلاف نظر را در جلسات و حتا در مطبوعات حزب مطرح کنند یا نی؟ یعنی موضوع وجود گرایشها بر می گردد به موضوع "حقوق اعضای حزب"! و "حقوق اعضای حزب" جزیی از حقوق افراد در جامعه است. وقتی یک حزب دموکرات در مرامنامه خود "حق بیان" و "حق عقیده" را برای تمام افراد جامعه تقاضا می کند و می خواهد یک نظام دموکراتیک را در جامعه بر پا دارد، چه گونه خواهند توانست این حق را برای اعضای خود نفی کند و آنها را "سلب حقوق مدنی" نماید؟ آشکار است که یک حزب چپ دموکراتیک از تجمع و اتحاد آزادانه و داوطلبانه مبارزان آگاه تشکیل می یابد، مبارزانی که بخشی از زنده گی خود را وقف تحقق آرمانها و اهداف دموکراتیک حزب می

سازند. اما به همانگونه که حقوق افراد در جامعه دموکراتیک بر اساس قوانین تعیین و محدود می گردند، در درون یک حزب دموکراتیک نیز، حقوق اعضا به اساس اصول و موازین اساسنامه (قانون داخلی حزب) تعیین می گردند.

از نگاه حقوقی، اعضای حزب کاملاً حق دارند که نظریات و طرحهای خود را به طور انفرادی یا گروهی در رابطه با زنده گی حزب آزادانه و بدون ترس از "مجازات" بیان دارند، اما این نظریات و طرحها باید در چوکات تحقق مرامنامه حزب باشد، مرامنامه یی که هر یک از اعضا به طور داوطلبانه و آزاد آن را پذیرفته اند و برای تحقق آن تعهد کرده اند.

حزبی که در زنده گی درونی خود دموکراتیک نباشد هرگز نمی تواند دموکراسی را در جامعه حکمفرما سازد! و حزبی که نتواند بر دموکراسی تکیه کند و از طریق دموکراسی منافع طبقات زحمتکش را در قدرت تجسم بخشد، نخواهد توانست جامعه مبتنی بر داد را آباد کند.

۲- کدام گرایشها پذیرفتنی اند؟

شرایط عضویت در حزب که در نخستین مواد اساسنامه حزب درج گردیده اند، تعیین کننده محدوده گرایشهایند. نخستین شرط عضویت در حزب پذیرش مرامنامه حزب و کار و تلاش برای تحقق آن است. به دیگر سخن وقتی یک عضو حزب نظری خلاف مندرجات مرامنامه و اساسنامه ارایه می دارد، منطق و برهان عضویت خود را زیر سوال می برد و به طور طبیعی جایی در حزب نمی داشته باشد. اما آن عضوی که مرامنامه را پذیرفته است و مطابق اساسنامه در زنده گی حزب سهم می گیرد و فکر می کند که مثلاً شیوه های سیاست گذاری حزب یا تاکتیکهای حزب برای به سر رساندن اهداف حزب با شرایط عینی جامعه یا وضعیت سیاسی همخوانی ندارند و راه های دیگر و شیوه های دیگر را پیشنهاد می کند، حق دارد که نظر خود را در هنگام بحث (از طریق همه وسایل حزبی) ارایه کند و در تصمیم گیری شرکت کند. به همین گونه آن عضو حزب که مرامنامه حزب را کاملاً پذیرفته است ولی آن را محدود، ناکافی و پایین تر از سطح انتظاراتها و نیازمندیهای جنبش مترقی و داد خواه می پندارد، حق دارد اندیشه ها و طرحهای خود را بیان دارد. اما این ابراز نظر نباید بهانه یی برای سهم نگرفتن در تحقق اهداف حزب باشد. (نمونه جالب این مورد، بحث در باره "درج آزادی لباس" در مرامنامه یک حزب چپ دموکراتیک افغانی است: شاید شماری از اعضای حزب استدلال کنند که

ذهنیت حاکم در جامعهٔ امروزی افغانی و احکام ایدیالوژی حاکم ساحهٔ لباس زنان را چنان تعیین می دارند که مطرح کردن "مبارزه برای آزادی لباس زنان افغان" حزب را با دشواریهای جدی مواجه می سازد. با این استدلال درج شعار "حق آزادی لباس زنان در جامعهٔ افغانی" در مرامنامهٔ حزب زیر سوال می رود. اما حق مطرح کردن مجموع آزادیهای اجتماعی برای افراد، به حیث یک حق در بحثهای درون حزب محفوظ می ماند!

می شود گفت که مرامنامهٔ حزب چپ دموکراتیک افغانی که هم زمان در برگیرندهٔ مبانی اندیشه یی حزب و اهداف حزب است، معیار پذیرفتنی بودن و پذیرفتنی نبودن گرایشها در درون حزب است. آن اندیشه ها و طرحها که بخشی از مرامنامه را (اندیشه ها یا اهداف آن را) رد میکند یا مسخ می سازد، جایی در حزب ندارد (مثلاً اندیشه یی که مقام زن را نسبت به مقام مرد ثانوی می انگارد، یا اندیشه یی که تعلق داشتن به یک قوم یا یک زبان یا یک مذهب را حقیر می شمارد یا یک قوم، یک زبان و یک ملیت را نسبت به دیگرها برتر می پندارد). اما آن اندیشه ها و طرحها که تحقق مرامنامهٔ حزب را صرف مرحله یا مقطعی از حرکت اجتماعی به سوی جامعهٔ مبتنی بر عدالت و آزادی تلقی می کند و تلاش می ورزد تا چشم انداز بینش اعضای حزب را وسعت دهند حق دارند به حیث گرایشها در حزب فعالیت کنند. (البته با این شرط که حزب را به سوی ماجرا جوییها نکشانند و تحریکات بی مورد را ایجاد نکنند!)

۳- منشای گرایشها در یک حزب چپ:

وقتی یک حزب چپ دفاع از منافع لایه ها و طبقات مختلف زحمتکشان را هدف خود قرار می دهد و تکیه گاه اجتماعی خود را هم همین طبقات و لایه ها معرفی می دارد، باید انتظار داشت که این طبقات و لایه ها با همه "هستی اجتماعی" خود در حزب حضور پیدا کنند. این "هستی اجتماعی" نی تنها موقعیت مادی آنها را در خود دارد، بل، موقعیت ذهنی و پنداشتها و فرهنگ آنها را نیز در خود نهفته دارد. حزب چپ از آگاه ترین نماینده گان همین لایه ها ترکیب می یابد که ممثل منافع و فرهنگ آنها در حزب می باشند. مرامنامهٔ حزب در واقعیت امر منافع مشترک و دیدگاه های مشترک آنها را انعکاس می دهد، نی تمام منافع و تمام دیدگاه های آنها را. پس باید انتظار داشت که حزب

چپ به حیث محلّ تصمیم گیری برای پیشبرد مبارزات تمام لایه های فرودست جامعه، محلّ تلاقی گرایشهای گوناگون نیز باشد.

در جامعه امروز افغانی عمدتاً روشنفکران آگاه علمبردار مبارزات مردمی اند. این روشنفکران نیز بسته به سطح تعهد و آگاهی شان دیدگاه ها و نظریات گوناگون را زیر شعار عمومی "دفاع از دنیای کار" یا بهره گیری از "جهانبینی علمی" وارد حزب می سازند. بدین گونه هم ترکیب نا متجانس آنچه در زیر کته گوری (سنخ) "زحمتکشان افغانستان" جا داده می شود و هم قضاوت درجه آگاهی و تنوع علاقه مندی و سلیقه روشنفکران مردمی در حزب زمینه های عینی حضور گرایشهای مختلف را در حزب تشکیل می دهند. نادیده گرفتن واقعیتها و موقع ندادن به تبارز دموکراتیک آنها در حزب یا منجر به دلسردی و کناره گرفتن اعضا گردیده یا باعث ایجاد گروه ها و فراکسیونهای مخفی می شود که در هر دو صورت حزب را از درون ضعیف می سازد.

۴- پیشینه وجود گرایشها در احزاب کارگری و انقلابی:

مسأله "حق گرایشها" در حزب متعلق به دنیای کار در آغاز سده بیستم به گونه زیر طرح گردید:

- آیا وجود گرایشها در حزب را باید ناشی از یک وضعیت ویژه تاریخی دانست یا اینکه باید به حیث یک "اصل" سازمانی مورد پذیرش قرار داد؟

رهبر بلشویکها سالها پیش از انقلاب اکتوبر، در باره وجود فراکسیونهای حزب و گرایشهای مختلف و حتا متضاد فلسفی در حزب، با روشنبینی یک دموکرات پیگیر موضعگیری کرده بود.

وی در سال ۱۹۰۸ به نماینده گی از بلشویکهای روسیه درباره اختلافات فلسفی در حزب سوسیال دموکرات روسیه چنین نگاشت: «این جدال فلسفی (یعنی "این سوال که آیا مارکسیزم از نگاه معرفت شناسی با اسپینوزا و هولباخ همخوانی دارد یا با ماخ و هاواناریوس") در واقع مسأله مناقشات درون حزب نیست و . . . نباید هم شود. هرگونه تلاشی برای علم کردن این اختلاف نظرها به عنوان مشخصه فراکسیونهای درون حزب از ریشه برخاست. در هر دو گروه فراکسیونی هم طرفداران ماخ و هاواناریوس وجود دارند و هم مخالفان آنها." (مجموعه آثار، جلد ۱۳، ص ۴۴۷)

وی گرایشهای مختلف فلسفی را هم در حزب و هم (حتا) در فراکسیون یک "امر شخصی" اعلام کرد. وی در سال ۱۹۰۹ هنگامی که در کنفرانس پاریس در رهبری بلشویکها انشعاب رخ داد که در آن

مسایل فلسفی نیز نقش داشتند، در جوابیه رسمی به اعلامیه جدایی بوگدانف، اعلام کرد که این واقعه به معنای جدا شدن بوگدانف از فراکسیون بلشویکی است و نه از حزب زیرا «فراکسیون حزب نیست، و حزب می تواند طیف گسترده‌ی از گرایشها را در خود متحد کند که افراطی ترین آنها ممکن است کاملاً با یکدیگر متضاد باشند.» (منتخب آثار به فرانسوی، جلد ۲، ص ۳۲۹، پانوش ۲) [نقل از مارکسیزم و فلسفه، اثر کارل گرش، ترجمه حمید وارسته، تهران ۱۳۸۷، چاپ دوم، صص ۱۲۸-۱۲۹ یادداشت شماره ۲۲].

در سال ۱۹۲۱ یعنی هنگام محاصره روسیه انقلابی و اوج جنگ داخلی که به وسیله ضد انقلاب پیش برده می شد، کنگره دهم حزب بلشویک در مقابله با تیزسهای "پوزیسیون کارگری" (به رهبری کولانتای و شلیاپنیکوف) "سازماندهی فراکسیون های مستقل" را در حزب ممنوع اعلام کرد. اما این تصمیم صرف به حیث یک تصمیم "مؤقت" و گذرا مطرح شده بود و در فیصله نامه بر بحث همه جانبه و تضاد آمیز در همه سطوح حزب به خصوص در سازمانهای پایینی تأکید صورت گرفته بود و نشر و پخش یک "بولتن داخلی حزبی" به منظور انسجام بحثها، پیشبینی گردیده بود.

یادآور باید شد که مصوبه کنگره نامبرده نی پیش کشیدن پلاتفورمهای گوناگون به کنگره و بحث در باره آنها را ممنوع کرده بود، نی راه یافتن نماینده گان گرایشهای گوناگون را به رهبری حزب . اما دولتی شدن حزب موضوع وجود گرایشها را زیر سایه برد.

در قطعنامه سومین کنگره انترناسیونال (۱۹۵۱) که پس از دهمین کنگره حزب بلشویک روسیه برگزار گردید، اصل "مرکزیت دموکراتیک" به گونه‌ی صراحت یافت که نباید حزب به یک قطعه نظامی مبدل گردد، بل باید پس از بحثهای جدی به تصامیم دسته جمعی نایل گردد. فورمولهای این قطعنامه هرگونه مرکزیت حکمروایانه، "شکلی و میکانیکی" را مردود شمرده بر یک "مرکزیت ارگانیک" که رهبری و صفوف حزب را به طور زنده پیوند بزند، تأکید کرد.

اما مبارزه بین استالین و تروتسکی برای احراز قدرت به یک چرخش برگشت ناپذیر انجامید. تروتسکی در مقاله‌ی زیر عنوان "درسهای نو" (۱۹۲۳) وجود فراکسیونها و گرایشها را به حیث یک تضاد واقعی زنده گی درون حزبی مطرح کرده، نگاشت: «اگر نمیخواهیم فراکسیونها را داشته باشیم نباید گروه بندیهای دایمی را اجازه داد؛ اگر نمیخواهیم گروه بندیهای دایمی داشته باشیم، نباید گروه

بندیهای مؤقت را اجازه داد؛ اگر نمیخواهیم گروه بندیهای مؤقت را داشته باشیم، نباید به اختلافات نظر اجازه داد زیرا هر جا که دو نفر وجود داشته باشد، آدمها خواه و ناخواه به گروه ها تقسیم می شوند . . . اما از سوی دیگر چگونه می توان در یک حزب نیم میلیون نفری که رهبری یک کشور را در شرایط بسیار پیچیده، دشوار و استثنایی به عهده دارد، مانع وجود دیدگاه های متفاوت شد؟ چنین است تضاد اساسی که از خود حزب دیکتاتوری پرولتاریا ناشی می شود. . . « اما تروتسکی راه حل رفع این تضاد را به درستی نشان داده نمی توانست به جز این که بگوید: « . . . تنها یک سیاست درست و مطابق وضعیت واقعی می تواند [وجود گروه بندیها را] مرفوع سازد.» (تروتسکی، در باره انقلاب، پاریس ۱۹۶۳، ص ۴۲-۴۴، ترجمه از ماست). اما استالین با تکیه بر تحلیلهای لینین از ویژه گیهای اوضاع تاریخی که "مرکزیت خدشه ناپذیر و انضباط آهنین" را بر بلشویکها تحمیل کرده بود، در رساله اش به نام "اصول لنینیزم" (۱۹۲۴) حزب را «سرقوماندانی پیکار پرولتاریا»، "بخش سازمانیافته طبقه کارگر» و «هسته سازماندهنده آن» خواند. وی حزب را "مرکز محرکی" تعریف کرد که تمام تسمه های جنباننده دیگر سازمانهای طبقاتی (مثلاً سندیکاها، کوپراتیفها و غیره) به آن وصل اند. وجود پلورالیزم در این سازمانهای ما حول حزب، بنابر سطح نابرابر آگاهی طبقاتی، یک امر طبیعی است ولی حزب به حیث یک "کُل یک پارچه" صرف می تواند از ارگانهای بالایی و پایینی ترکیب یابد که در آن باید اقلیت از اکثریت پیروی کند.

استالین در این رساله وجود فراکسیونها را در حزب ناشی از حضور عناصر و اندیشه های غیر پرولتری (به خصوص خرده بورژوازی) در حزب می داند. از دیدگاه او اجازه دادن به تبازر چنین گرایشها در حزب در واقع لیبرالیزم است. وی بر آن بود که "اراده واحد" حزب توسط فراکسیونها در هم شکسته می شود و با پذیرش فراکسیونها، حزب نمی تواند وظایف خود را انجام دهد. در همین جاست که وی "تصفیه مستمر" حزب را از عناصر اپورتونیست و خرده بورژوا یک امر حیاتی برای حزب تلقی می کرد. تنها رهبری حزب حق تصفیه حزب را داشت!

در کنگره ششم انترناسیونال (۱۹۲۸) دیدگاه های استالین به حیث دیدگاه های رسمی احزاب عضو انترناسیونال پذیرفته شد. پیامدهای این تصمیم چنین بودند:

- در کنگره حزب تنها برنامه یا پلتفورمی را که دارالانشای حزب تدوین کرده بود مورد "بحث" قرار می گرفت؛ ارگانهای دیگر حزب حق رایۀ پلتفورم یا بدیل برنامه دیگر را نداشتند،

- بحث صرف در رهبری صورت می گرفت و ارگانهای پایینی حق شرکت در بحث و سیاستگذاری های حزب را نداشتند؛ به همینگونه مطبوعات حزبی حق انعکاس دادن نظریات مخالف یا متفاوت ارگانها و اعضای پایینی حزب را نداشتند،

با تحمیل این اصول در حزب، "فرهنگ اتفاق آرا" در همه احزاب عضو انترناسیونال رایج شد. هرگونه صدای متفاوت به حیث «پدیده ارتداد» در گلو خفه می شد. اخراج کردن و به لجن کشیدن روشنفکران دگر اندیش در احزاب کمونیست اروپا و "کشتار جمعی" آنها در حزب کمونیست شوروی توسط استالین و دار و دسته او برگهای ظلمانی سرگذشت جنبش پرولتری را تشکیل می دهند.

در مجموع احزاب عضو انترناسیونال تأکید روی «اصل مرکزیت دموکراتیک» به معنای نپذیرفتن گرایشهای گوناگون در حزب بود. این اصل از دیدگاه رهبریهی احزاب نامبرده، حزب انقلابی طبقه کارگر را از احزاب سوسیال دموکرات و ریفورمیستی متمایز می ساخت به ویژه هنگامی که شماری از احزاب کمونیست اروپایی "راه دموکراتیک گذار به سوسیالیزم" را در برابر شعار قدیمی «دیکتاتوری پرولتاریا» پذیرا شدند. "یورو کمونیزم" (گرایش احزاب کمونیستی هسپانیه و ایتالیا) نمونه بارز ترک "دیکتاتوری پرولتاریا" بود. اما در دهمین کنگره حزب کمونیست هسپانیه (۱۹۸۱) رهبری حزب (متشکل از یورو کمونیستها) پیشنهاد سران گرایش "نوسازی یورو کمونیزم" را مبنی بر درج حق گرایشها در اساسنامه حزب رد کرد ولی چند نماینده از آنها را در رهبری حزب پذیرفت. این پذیرش زیاد دوام نکرد و چند ماه بعد آنها از رهبری اخراج شدند.

امروزه در بسیاری از احزاب چپ رادیکال و سوسیالیستی جهان، گرایشها حق دارند در درون حزب فعالیت داشته باشند و برنامه های مقطعی متفاوت برای تحقق اهداف استراتژیک حزب به کنگره های حزب پیشنهاد نمایند. البته اساسنامه حزب نورمهای مشخص را برای استفاده از حقوق گرایشی تصریح می دارد. (چون تعداد اعضای یک گرایش و تعداد سازمانهای اولیه یی که در آنها نماینده گان گرایشهای نامبرده عضویت دارند و غیره)

۲۷ جوزای ۱۳۹۶